



Some Remarks on the Legend of the Foundation of Khotan

Majid Pourahmad 

PhD in ancient culture and languages of Iran, independent researcher. Mashhad. Iran. Email: majid_pourahmad@ut.ac.ir

Received: 2024/4/23

Revised: 2024/8/26

Accepted: 2024/9/27

Published: 2024/10/16

Citation: Pourahmad, Majid. (2024). "Some remarks on the legend of the foundation of Khotan ." *Epic Knowledge and Wisdom*. 1(3). 53 -76 . <https://www.doi.org/10.22067/jmels.2025.87764.1025>

Abstract

English This paper surveys the legends of the foundation of Khotan. Khotan-Saka's were one of the Iranian tribes, which settled in Tarim Basin, an area in today's Xin Jian province in western China. Chinese resources in the second BCE mentioned these new comers. Nevertheless, these resources did not add any details about Khotanese. However, the next resources contains some legends about the first king of Khotan and the extraordinary birth of him. Since all of these narratives belong to the period, which Khotanese converted to Buddhism, they were under influence of Buddhism but one can finds important hints about their believes, gods and their myths. Therefore, this paper, on one hand, surveys these legends and on the other hand studies those gods and their names. This paper concluded that the legend of the birth of the first king of Khotan is similar to the Saka's first king, which Herodotus mentioned; and the Khotanese god's names give us information about their religious' believes. Moreover, this paper found some interesting similarities between these religious' believes and a couple of verses in Ferdowsi's Shahnameh, which mentioned in the Rostam's stories, the famous Saka hero, who is one of the most important characters of Shahname.

Keywords: Khotan-Saka, foundation of the Khotan, Ashoka, Kunala.



 دسترسی آزاد فصلنامه پژوهش‌های خرد و حماسی	دانش و خرد حماسی https://jmels.um.ac.ir	 مقاله پژوهشی
--	--	--

ملاحظات دربارۀ افسانه‌های مرتبط با بنیان ختن

مجید پوراحمد 

دانش آموخته دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگر مستقل، مشهد، ایران. ایمیل: majid_pourahmad@ut.ac.ir

تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۷/۲۵	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۷/۶	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۶/۵	تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۴/۲
استناد: پوراحمد، مجید. (۱۴۰۳). «ملاحظات دربارۀ افسانه‌های مرتبط با بنیان ختن». دانش و خرد حماسی. ۱(۳). ۵۳-۷۶.			
https://www.doi.org/10.22067/jmels.2025.87764.1025			

چکیده

این مقاله به بررسی روایات مرتبط با بنیان ختن می‌پردازد. ختن-سکاها گروهی از اقوام ایرانی بودند که در منطقه تاریم باسین ساکن شدند و نخستین بار منابع چینی قرن دوم پیش از میلاد از آن‌ها نام می‌برند. این منابع جزئیات بیشتری درباره این قوم تازه‌وارد به دست نمی‌دهند، اما منابع بعدی مطالبی درباره افسانه‌های مرتبط با بنیان ختن و زایش اولین شاه آن ارائه می‌کنند. از آنجا که همه این روایات مربوط به دوره‌ای است که ختنی‌ها به آیین بودایی گرویده بودند، این افسانه‌ها نیز رنگ بودایی گرفته‌اند، اما از لایه‌لای همین اشارات کم و کوتاه باقی‌مانده نیز می‌توان مطالبی مهم درباره اعتقادات، خدایان و اساطیر اولیه ختنی‌ها به دست آورد؛ بنابراین در این مقاله از یک سو به بررسی این افسانه‌ها پرداخته‌ایم و از سوی دیگر، اسامی خدایانی را که در این افسانه‌ها آمده بررسی کرده‌ایم. با بررسی‌های انجام‌شده می‌توان گفت که داستان زایش اولین شاه ختن با زایش اولین شاه سکاها که هرودوت آن را نقل کرده، شباهت‌های بسیاری دارد و به نظر می‌رسد که ختنی‌ها روایات کهن سکایی را حفظ کرده‌اند؛ دیگر اینکه نام خدایانی که در این افسانه‌ها آمده، نشانه‌هایی را از دین کهن ختن-سکاها بازگو می‌کنند. **کلیدواژه‌ها:** ختن-سکاها، افسانه‌های بنیان ختن، ویشرونه و شری، آشوکه و کوناله.

مقدمه

خُتن، امروزه در استان شین‌جیان چین و در جنوب شرقی بیابان تکلمکان،^۱ نقطه‌ای مهم در جاده ابریشم، واقع شده است. در شمال ختن، رود گرگش^۲ و رود یورونگ‌کش^۳ و در جنوب آن کوه‌های گُن‌لن^۴ قرار دارند. ختن به خاطر موقعیت جغرافیایی ممتازش همواره مورد توجه قدرت‌های منطقه بوده است. هر قدرتی که می‌خواست بر منطقه تاریم باسین^۵ تسلط یابد، باید بر ختن مسلط می‌شد. زمین‌های قابل کشت محدود آن باعث شده توانایی تأمین مایحتاج جمعیت کمی را نیز داشته باشد. این محدودیت، دست پادشاهان ختن را برای ایجاد نیروی نظامی بزرگ و حتی پشتیبانی نظامی از آن (برخلاف دیگر قدرت‌های منطقه) می‌بست (Zhan, 2016: 51-52).

زبان خُتنی-سکایی از جمله زبان‌های ایرانی میانه شرقی است که به دو گویش تُمشُقی (گویش شمالی) و خُتنی (گویش جنوبی) تقسیم می‌شود. خُتنی و تُمشُقی را می‌توان گویش‌های مختلفی از یک زبان دانست. زبان خُتنی تنها محدود به ختن نبوده و مناطق وسیع‌تری را شامل می‌شده است: از کاشغر تا تُمشُق واقع در شمال صحرای تکلمکان و از کاشغر تا ختن واقع در جنوب این صحرا. تُمشُقی به لحاظ زبانی کهن‌تر از خُتنی است اما به علت کم بودن منابع، اطلاعات کمی از آن در دست داریم (تفضلی، ۱۳۷۸: ۳۶۵). اسناد موجود خُتنی احتمالاً به قرون ۵ تا ۱۰ میلادی تعلق دارند. متون اولیه اغلب دینی هستند؛ اما از قرن ۸ تا ۱۰ میلادی، متون غیردینی نیز تألیف شده‌اند که درباره تاریخ و جامعه خُتنی اطلاعاتی به دست می‌دهند (Skjaervø, 2004: lxxii).

متون خُتنی را می‌توان به دو دسته ادبی و غیر ادبی (یا دینی و غیردینی) تقسیم کرد. دسته نخست شامل متون بودایی می‌شود و دسته دوم شامل متون پزشکی و اقتصادی و غیره ... است. این متون یا به طور مستقیم ترجمه متون بودایی هستند یا تحت تأثیر تفکرات بودایی قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال داستان رامه^۶ و لَکشمَنه^۷ که از آن تفسیری بودایی شده و در پایان گفته می‌شود که رامه همان بودا شاکیمونی است و لَکشمَنه بودای آینده یعنی بودا مَیترِیه^۸ است (Skjaervø, 2012: 114). متون بودایی خُتنی را نیز می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: متونی که از سنسکریت ترجمه شده‌اند و متونی که به خُتنی تألیف شدند. در گروه نخست، سوتره‌های مهاییانه و متون دیگر قرار می‌گیرند. ترجمه‌های خُتنی از متون این گروه گاه لفظ به لفظ و گاه بسیار آزاد است. گروه دوم نیز شامل قوانین بودایی به نثر و شعر است که مهم‌ترین این متون متن زَمبَسْت^۹ است (ibid: 115). مطالعات خُتنی از چند جهت حائز اهمیت است؛ نخست اینکه خُتنی‌ها جزو نخستین اقوام ایرانی بودند که به آیین بودایی گرویدند و این سرزمین یکی از مهم‌ترین مراکز ترجمه و نشر متون و آیین بودایی در منطقه بوده است. دوم اینکه برداشت این قوم غیرهندی از آیین بودا نیز می‌تواند نکات مهمی دربر داشته باشد.

سوم اینکه برخی از سنت‌های بودایی موجود در ادبیات فارسی احتمالاً از طریق شرق ایران به ویژه ختن به این متون راه یافته‌اند.^{۱۱} چهارم اینکه ختنی‌ها، سکایی بودند و سکاییان تأثیرات بسیاری نه تنها بر فرهنگ ایرانی بلکه بر دیگر اقوام منطقه داشته‌اند. مهم‌ترین مثال برای مورد نخست، حضور پهلوان سکایی یعنی رستم در شاهنامه فردوسی (یکی از شخصیت‌های محوری آن) است و یا می‌توان از نقش پیران و یسه حاکم ختن در داستان سیاوش یاد کرد. از تأثیرات سکاهای بر اقوام دیگر می‌توان به تقلید فنون جنگی سکاهای همچون ورود سواره نظام به سپاه بابلی‌ها، آشوری‌ها و ... اشاره کرد که پس از آشنایی آن‌ها با سکاهای اتفاق افتاد. در این نوشته به بررسی روایات مرتبط با بنیان ختن و نام‌های مهمی همچون ویشرومنه/ویشرونه، شری/شندرامتی و اورمزد که در ختنی معنی «خورشید» دارد، خواهیم پرداخت.

پیشینه

پرودز اُکتار شروو بیشترین مطلب را در باب افسانه‌های مرتبط با ختن نوشته است.^{۱۱} به جز او، اورول استاین^{۱۲} هم در کتابش (*Ancient Khotan*, 1907) به تاریخ سرزمین ختن پرداخته و در بخشی از آن نیز به افسانه‌های بنیان ختن اشاراتی کرده و مطالب مهمی آورده است. یامازاکی^{۱۳} نیز در مقاله‌ای به این داستان‌ها پرداخته است.

اما هدف از پژوهش پیش رو بررسی دوباره و دقیق‌تر منابعی است که به ختن و افسانه‌های آن پرداخته‌اند و سعی خواهد شد تحلیلی نو از این منابع شود.

۱- بررسی افسانه‌های ختنی و سکایی:

۱-۱. افسانه‌های مرتبط با بنیان ختن:

اطلاعات ما درباره ختن از چند منبع به دست می‌آیند:

(۱) سالنامه‌های چینی خاندان‌های هان و تانگ.

(۲) زائران چینی که به ختن سفر کرده‌اند.^{۱۴}

(۳) منابع تبتی که در متون کانونی بودایی تبتی آمده‌اند (Stein, 1907: 151).

از منابع ذکر شده، چهار افسانه درباره بنیان ختن به دست ما رسیده است: ۱: ژوان جان، زائر چینی: او در سال ۶۲۹ میلادی به ختن سفر و شواهد و شنیده‌هایش را ثبت و ضبط کرده است (Skjaervø, 2012: 108). ۲: دومین افسانه در زندگی‌نامه او آمده است که توسط شاگردانش نوشته شده و تفاوت‌هایی با روایت خود ژوان جان دارد (Lamotte, 1988: 257). ۳: متن تبتی «پیش‌گویی کشور لی»^{۱۵}: متن پیش‌گویی

کشور لی مفصل‌ترین و مهم‌ترین متن دربارهٔ ختن است. مطالبی که در این متن آمده با مطالبی که زائر چینی ژوان جان گفته هماهنگ است (Stein, 1907: 152). ۴: روایت دیگر تبتی در متن «سالنامهٔ دینی کشور لی»^{۱۶} آمده است. مطالب این متن تقریباً خلاصه‌ای است از متن «پیش‌گویی کشور لی» (Thomas, 1935: 303-323). روایات چینی افسانه، مربوط به قرن هفتم میلادی است و حداقل یکی از روایات تبتی نیز به قرن هفتم میلادی می‌رسد (Skjaervø, 2012: 108).

هر چهار افسانه با اشوکه^{۱۷} پادشاه هند که در قرن سوم پیش از میلاد فرمانروایی می‌کرده و پسرش کوناله^{۱۸} و نیز شرح بنیان ختن توسط گروهی از هندیان (و البته چینی‌هایی) که به آن منطقه آمده بودند، ارتباط پیدا می‌کنند (ibid):

۱. ژوان جان دربارهٔ پادشاهی ختن و اینکه شاه آن مدعی است که اصل او از خدای ویشروئه (در چینی Pi-sha-men) است، مطالبی آورده است. ژوان جان منبع خود را ذکر نمی‌کند اما احتمالاً این اطلاعات را مستقیم یا غیر مستقیم از رویدادنامه‌های^{۱۹} ختنی گرفته است. داستان او از این قرار است: در زمان‌های قدیم ختن سرزمینی بایر و غیر مسکون بود. خدای ویشروئه^{۲۰} آمد و در آنجا سکنی گزید. (در هند به خاطر سعایت نامادری کوناله) چشمان پسر بزرگ شاه اشوکه که در تکششیل^{۲۱} (تکسیلای امروزی) ساکن بود، کور شد.^{۲۲} اشوکه یکی از وزیرانش را فرستاد و دستور داد که مردمان خاندان بزرگ (مسبب این کار) را به شمال کوهستان برفی (=هیمالیا) تبعید و آن‌ها را در بیابان آنجا ساکن کند. هنگامی که آن مردمان به سمت غربی صحرای ختن^{۲۳} رسیدند یکی از رؤسای خود را به رهبری برگزیدند و به او لقب شاه دادند. در همین زمان پسر شاه مشرق (چین) تبعید شد و در ناحیهٔ شرقی ختن ساکن شد. مردم او نیز او را شاه خویش خواندند. مدتی گذشت تا اینکه دو گروه از وجود هم مطلع شدند. روزی که هر دو شاه در حال شکار بودند، یکدیگر را در بیابانی ملاقات کردند. مشاجره‌ای میان آن‌ها درگرفت و قرار بر این شد که هر دو به سرزمین خود برگردند و در روزی معین آمادهٔ نبرد شوند. در روز نبرد، شاه غربی شکست خورد و اسیر شد و سر از تنش جدا کردند.^{۲۴} شاه شرقی به محدودهٔ مرکزی آن سرزمین نقل مکان کرد و قلعه‌ای با دیوارها و استحکامات ساخت. اما مساحتی نداشت تا نقشهٔ ساخت قلعه او را عملی کند. بنابراین در پی نقشه‌برداری گشت و آنجا بود که کافری با لباسی خاکستری ظاهر شد، در حالی که کدویی تو خالی و پر از آب بر دوشش بود و مدعی شد که روش درست نقشه‌برداری را می‌داند. سپس شروع به گام زدن کرد در حالی که از کدویش آب می‌ریخت، هنگامی که دایرهٔ^{۲۵} وسیع و پهناورش کامل شد به سرعت ناپدید گشت. شاه جای آب را دنبال کرد و پایهٔ شهر را در همان مسیر ساخت و شهر در زمانی اندک ساخته شد و طرح شاه به ثمر نشست. این شهر پایتخت پادشاهی شد. ژوان جان می‌گوید این همان جایی است که شاه و دربارش در

آن مقیم هستند. هرچند دیوارها زیاد بلند نیستند اما یورش به آن و تسخیر شهر دشوار است. از زمان‌های دور تا به امروز هیچ کس نتوانسته آن را فتح کند. شاه شهرهای بیشتری ساخت و پادشاهی خود را مستحکم کرد اما هنگامی که به سن پیری رسید، فرزند و جانشینی نداشت. پس به معبد ویشرونه رفت و برای داشتن پسری نماز برد/دعا کرد. پیشانی تمثال خدا باز شد و پسری بیرون آمد. شاه پسر را به کاخ برد اما پسر شیر نمی‌خورد. شاه نگران شد. به معبد بازگشت و از خدا خواست به او بگوید چگونه به بچه شیر بدهد. سپس زمین رو به روی تمثال به صورت پستان زنی باز شد و پسر شیر را مشتاقانه خورد. وقتی پسر بزرگ شد، با خرد و شجاعتش بر نیاکانش نور و شکوه افشاند و تأثیر قانونش را تا دور دست‌ها گسترش داد. معبدی به افتخار ویشرونه برای نیایش بنا کرد. چون اولین شاه ختنی‌ها از پستان زمین شیر خورده، پادشاهی (ختن^{۲۶}) نامش (یعنی پستان زمین) را از آن گرفته است (Stein, 1907: 156-7).

۲. در افسانۀ دیگری که توسط شاگردان ژوان جان (در زندگی‌نامه او) نوشته شده، آمده که این خود کوناله^{۲۷} پسر آشوکه بود که به ختن تبعید شد و پایتختش را آنجا بنا کرد. از آنجا که فرزندی نداشت به معبد خدای ویشرونه رفت و نماز برد و پسری درخواست کرد. پسری از پیشانی این خدا پدیدار شد، بی‌آنکه مادری داشته باشد. پسر توسط پستانی که به طرزی معجزه‌آمیز از زمین نزدیک معبد روید، شیر داده شد. از آن زمان به بعد این پسر «گُستَه» (پستان زمین) نام گرفت (Lamotte, 1988: 257).

۳: متن تبتی «پیش‌گویی کشور لی» (=ختن) مفصل‌ترین متنی است که به ختن پرداخته است. متن بر پایه پیشگویی بودا درباره سرزمین ختن و آیندۀ آن است. در این متن آمده است که:

مردم کشور لی/ختن ابتدا به قانون بودایی پایبند بودند اما رفته‌رفته این آیین رو به افول گذاشت و تباه شد. بسیاری از رشی‌ها/روحانیون در کوهی در سرزمین ختن ساکن شدند. سپس مردم به آن رشی‌ها بی‌احترامی کردند و آزار رساندند و آن‌ها کشور لی را ترک کردند. رشی‌ها پرواز کردند و به کشور دیگری رفتند. مردم کشور لی به قانون بی‌اعتقاد شدند؛ ناگه‌ها از آن‌ها ناخشنود شدند و آب آمد و کشور لی به دریاچه‌ای تبدیل شد. هنگامی که بودا به دنیا آمد و چرخ آیین را گرداند، با ویشرونه و تعداد دیگری از همراهان به کشور لی آمد. سپس بودا به ویشرونه و شاری‌پوتره گفت این دریاچه را که مانند جوهری سیاه است، از بین ببرید. آن دو دریاچه را سوراخ کردند.^{۲۸} بودا از همراهانش مانند ویشرونه می‌خواهد که محافظ کشور لی باشند. دو پست و سی و چهار سال پس از نیروانه بودا، آشوکه، شاه ظالم توسط وزیرش، یَسَس^{۲۹}، به آیین بودا گروید. شاه برای دیدن استوپه‌های بودا به سفر پرداخت و به ختن رسید. با وجود اینکه دریاچه خشک شده بود، اما هنوز خالی از سکنه بود. شبی که آنجا اتراف کرده بودند همسر اصلی آشوکه پسری به دنیا آورد. همسر آشوکه هنگامی که برای استحمام در استخر نیلوفر به باغی وارد شده بود، بالای سر خویش ویشرونه را دیده

بود که با همراهانش بالای سرش هستند. با نگاه کردن به ظاهر زیبای ویشورنه و با اندیشیدن به او، باردار شد و پسری به دنیا آورد. اشوکه به واسطهٔ پیش‌گویی‌هایی که می‌گفت این پسر در زمان حیات پدرش شاه خواهد شد از پسر ترسید و او را همان‌جا رها کرد. سپس پستانی از زمین روید و به بچه شیر داد و بدین ترتیب او نمرد. بعدها نام او Sa-nu «پستان زمین» شد. شاه چین که بودهی ستوهٔ بزرگی بود و نهصد و نود و نه پسر داشت اما نمی‌توانست پسر هزارم را داشته باشد، به ویشورنه التماس کرد که به او پسری بدهد. ویشورنه Sa-nu را به او داد. پسر بزرگ شد و هنگامی که داشت با برادرانش بازی می‌کرد، بینشان مشاجره‌ای پیش آمد و آن‌ها به او گفتند: تو پسر شاه چین نیستی. پسر غمگین شد و از گذشته‌اش پرسید. هنگامی که ماجرا را دانست از شاه چین درخواست کرد که در پی سرزمینی برود که در آنجا متولد شده است. شاه چین بارها به او گفت: تو پسر من هستی و این سرزمین توس و ناراحت نباش. اما وقتی پسر نپذیرفت، شاه چین ابزار شاهی^{۳۰} را به او داد. ده هزار سپاه به او داد تا به کشور غربی برود. پسر به منطقه Me-skar در کشور لی رسید. در همین زمان ییشس وزیر اشوکه که فریب‌کاری‌اش از حد گذشته بود، با فرزندان و همراهانش که جمعاً هفت هزار نفر می‌شدند از هند اخراج شدند. در جست‌وجوی سرزمینی برای سکونت به بخش بالایی رود Hu-then «ختن» رسیدند. دو بازرگان (Zan و sel) از همراهان سن-نو گاو مادهٔ بارداری داشتند. گاو هنگام زادن به منطقه To-la فرار کرد. گوساله‌ای زایید^{۳۱}. دو مرد گفتند: این سرزمین خوبی برای شاهزاده سن-نواست. آن دو به محدودهٔ بالایی رود هو-تن رسیدند و با همراهان ییشس برخورد کردند و گفتند: شما کیستید و کی به اینجا آمده‌اید؟ دو مرد داستان سن-نو را شرح دادند. ییشس فرستاده‌ای سوی سن-نو در Me-skar فرستاد و گفت: تو از نژاد شاه هستی و من از نژاد وزیران. با هم متحد شویم و تو شاه شو و من وزیر و در این سرزمین حکومت کنیم. سن-نو با همراهانش به بالای رود هو-تن آمد. سن-نو و ییشس باهم به توافق نرسیدند و آمادهٔ نبرد شدند. هنگام نبرد، ویشورنه و شری دوی^{۳۲} در آسمان ظاهر شدند و آن‌ها را از جنگیدن بازداشتند. در آن محل برای ویشورنه و شری دوی به عنوان محافظان کشور، زیارتگاهی ساخته شد. سن-نو و ییشس توافق کردند. همراهان چینی سن-نو در بخش پایینی رود هو-تن/ختن ساکن شدند و همراهان هندی ییشس در بخش بالایی رود Du-rya ساکن شدند.^{۳۳} سرزمین بین دو رود جمعیتی مرکب از هر دو گروه داشت و آن‌ها شهری در آنجا ساختند.^{۳۴} زبان آن‌ها نه چینی است و نه هندی. الفبا با هندی مطابقت دارد اما رسوم مردم در بیشتر مواقع با چینی‌ها مطابق است. رسوم دینی و زبان دینی بیشتر شبیه هندی‌هاست.^{۳۵} نام پسر سن-نو، Yehu-la بود.^{۳۶} نام پسر یهوله^{۳۷} Vijaya Sambhava (و یجیه سَمبَهَو) بود که قانون در زمان او برای اولین بار به کشور لی آمد. منیوجوشری و مَیتریه دریافتند که کشور لی/ختن جایگاه خاصی در آیین بودایی دارد بنابراین مَیتریه به صورت انسان زاده شد و شاه Vijaya Sambhava خوانده شد و منیوجوشری به هیئت

راهب آریه و یروچنه درآمد. آن دو در بیشه Cu-le در سرزمین Car-ma به صورت دو دوست در کشور لی به هم رسیدند. آن‌ها زبان کشور لی را به وجود آوردند و به کودکان و گله‌بانان آموختند؛ الفبای ختنی را نیز آموزش دادند. پس از آن قانون در آنجا شکوفا شد. سپس و یجیه سمبیه پسر یهوله از جانب دوست راهبش، آریه و یروچنه، معبد/ویهار بزرگ در Car-ma را ساخت که اولین و یهار در کشور لی بود. از شاه و همراهانش درخواست شد تا معابد بودایی بیشتری بسازد. شاه با خود اندیشید: اگر من مجاز به ساختن معبد بودایی نباشم، برای من گناه خواهد بود. شاه سوگند خورد که: تا زمانی که خود بودا شخصاً حضور نیابد^{۳۸} و ناقوس معبد را به دست من ندهد آن را به صدا درنخواهم آورد. ناگهان تنهاگته/بودا در آسمان ظاهر شد. تنهاگته ناقوس را به شاه داد، شاه آن را به صدا درآورد و تا یک هفته صدای آن بدون وقفه وجود داشت. جای پای تنهاگته به عنوان سندی از حضور مرئی‌اش در آنجا بر روی سنگی در منطقه Car-ma تا به امروز باقی است (Emmerick, 1967: 9-24).

۴: روایت متن تبتی «سالنامه دینی کشور لی» که حدود قرن هفتم میلادی کامل شده است (Skjaervo, 1991: 779-785)^{۳۹} شباهت بسیاری با متن «پیش‌گویی کشور لی» دارد بنابراین خلاصه‌ای از آن خواهد آمد. در این متن آمده که: «اشوکه کودک را در سمت شمالی^{۴۰} ختن رها کرد که معبد قدیمی آنجا متعلق به ویشرونه بود. زمانی که شاه، کودک را رها کرد، ویشرونه^{۴۱} خدای منطقه شمالی و شری دوی او را با پستانی که از زمین روید شیر دادند و کودک نمرد.... پسر مورد علاقه پادشاه چین بود.... فرزندان شاه چین به او گفتند: تو سر‌راهی هستی... شاه، نخست با رفتن پسر مخالفت کرد، اما با اصرار پسر با خود اندیشید: این پسر را ویشرونه داده است و بنابراین بسیار عزیز است؛ پس نباید اینجا بماند (احتمالاً منظور این است که تقدیر او این است که باید به دنبال سرزمین خودش برود). یشس و سن-نو یکدیگر را در رود منطقه بالایی (شرقی) ملاقات می‌کنند...». در این متن علاوه بر ویشرونه و شری دوی، بهومی دوی و دیگران نیز مانع جنگ سن-نو و یشس می‌شوند (Thomas, 1935: 308-310).

عناصر مهم چهار متن بالا را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

- ۱) سرزمین ختن ابتدا سرزمینی بایر و بدون سکنه بوده است.
- ۲) ابتدا خدای «ویشرونه»، که خدای محافظ مناطق شمالی است، آنجا ساکن می‌شود؛ ویشرونه خدای آسمان است و همراه مؤنثی به نام «شری‌دوی» دارد که الهه زمین و باروری است. این دو محافظان سرزمین ختن هستند.
- ۳) پسری به واسطه «ویشرونه» زاده می‌شود و توسط «شری» شیر داده می‌شود. اهمیت شیر خوردن اولین شاه ختن از الهه زمین و باروری در این افسانه‌ها مشهود است.

- (۴) پسر، گُسته (پستان زمین) نام می‌گیرد که در اصل نام ختن نیز هست و اولین شاه ختن می‌شود؛ بنابراین او به نوعی زاده «خدای آسمان و الهه زمین» است. ویشرونه و شری به عنوان محافظان ختن معابدی دارند. می‌توان چنین برداشت کرد که شری، الهه زمین، همسر ویشرونه، خدای آسمان، است.
- (۵) سرزمین ختن به سه بخش تقسیم می‌شود: ۱: شرق رود شرقی. ۲: منطقه میانی بین دو رود که پایتخت ختن آنجا بنا می‌شود و می‌توان گفت سرزمین اصلی است. ۳: غرب رود غربی.
- (۶) هر چهار متن به ما می‌گویند ختن نخست توسط چینی‌ها و هندی‌ها مسکون شده اما متن تبتی به روشنی می‌گوید با وجود اینکه برخی از عادات و رفتار ختنی‌ها شبیه چینی‌ها و خط و رسوم دینی آن‌ها شبیه هندی‌هاست اما زبان ختنی‌ها نه چینی است و نه هندی، بلکه زبانی است که با زبان دیگر مردم منطقه فرق دارد. در این روایت می‌توان تأثیر دو فرهنگ چینی و هندی را دید. نخستین شواهد تاریخی از حضور ختنی‌ها در متون چینی به دوره امپراتور Wu ti (۸۷-۱۴۰ پ.م امپراتوری هان) است. سالنامه‌های چینی می‌گویند اولین سفارت از Yu-t'ien (یا همان ختن) در زمان این امپراتور بوده است (Stein, 1907: 166)^۲ و این دو ارتباطات بسیاری با هم داشته‌اند و می‌دانیم که حداقل یکی از شاهان ختن با شاهزاده‌ای چینی ازدواج می‌کند (که در آن داستان ورود ابریشم به ختن ذکر می‌شود)^۳؛ در دوره‌هایی نیز ختن زیر سلطه چین بوده است و در روایت تبتی «پیش‌گویی کشور لی» از وزیران چینی شاهان ختن نام برده می‌شود. این شواهد می‌توانند چرایی حضور چینی‌ها در افسانه بنیان ختن را نشان دهند. نام هندی‌ها از یک سو به واسطه تبلیغاتی بودایی و فرستادن هیئت‌های بودایی از قرن سوم پ.م به مناطق مختلف و از سوی دیگر به واسطه تسلط آیین بودایی بر منطقه ختن به افسانه افزوده شده است. باید توجه داشت که حضور بودا و یاران نزدیکش از یک سو و حضور شاه اشوکه از سوی دیگر در این افسانه‌ها، به ختن جایگاه والای مذهبی می‌بخشد. بنابراین جای تردید نیست که ساکنین اصلی سرزمین ختن، سکاهایی بوده‌اند که از مناطق شمالی به محدوده تاریم باسین وارد شده بودند و زبانشان با مردم مناطق دیگر منطقه فرق داشته است اما بعدها عناصر چینی و هندی جای آن‌ها را در افسانه می‌گیرند.
- علاوه بر متون چینی و تبتی، در متون یونانی نیز می‌توان اطلاعاتی درباره اعتقادات و اساطیر سکاهای یافت؛ در نتیجه در ادامه بحث به برخی از این روایات اشاره می‌شود زیرا در تحلیل داستان بنیان ختن و آیین اولیه آن‌ها یاری‌رسان هستند.

۱-۲: هردوت و سکاها:

هرودوت در جلد چهارم اثر خود به تفصیل به سکاها پرداخته و اطلاعات بسیار جالب و مهمی درباره آن‌ها ارائه می‌کند. برخی از این روایات آمیخته با افسانه است اما برخی دیگر توسط منابع دیگر و یافته‌های باستان‌شناسی تأیید شده‌اند. هرودوت (تاریخ هردوت، ج ۴: ۱۲۲) در بخشی از اثر خود به خدایان سکایی و داستان زایش نخستین پادشاه آن‌ها اشاره می‌کند. او خدایان آن‌ها را این‌گونه برمی‌شمارد: ۱: هستیا که سکاها آن را تایتی (از ریشه tap- گرم شدن) می‌خوانند. ۲: زنوس را پاپیوس (نامی که به عقیده هرودوت بسیار به جاست) ۳: زمین را اپی (که با آب در ارتباط است). ۴: آپولون را گوآتوزیروس. ۵: آفرودیت اورانیا را آرژیمپاسا. ۶: هرکول. ۷: آرس. او به این فهرست پوزئیدون را نیز اضافه می‌کند و می‌گوید این خدا را فقط سکاها می‌پرستند و آن را تاژیماساداس می‌خوانند. او می‌افزاید که سکاها معتقدند که «زمین زوجه و همسر زنوس» است.

سه خدای ابتدایی فهرست هرودوت با نام‌هایی که در متون ختنی و متون مربوط به بنیان آن آمده، برابر هستند یعنی: خدای آسمان، الهه زمین که همسر خدای آسمان است و خدای خورشید (بعدتر به این سه خدا خواهم پرداخت).

نکته دیگری که هرودوت (همان: ۷۷) به آن اشاره می‌کند، داستان مربوط به اولین شاه سکاهاست: آنان منشأ قوم خود را چنین می‌دانند که من نقل می‌کنم: در زمانی که کشور آن‌ها بی‌حاصل بود، پیش از همه مردی به نام تارگیتائوس^{۴۴} در آنجا به دنیا آمد. به طوری که سکاها نقل می‌کنند «پدر این مرد خداوند زنوس و مادرش یکی از رودهای بوریستن» بود.

تارگیتائوس که از چنین پدر و مادری به دنیا آمده بود سه پسر داشت که دو تای آنها لیپوکسائیس^{۴۵} و آپوکسائیس^{۴۶} و جوان‌ترین آن‌ها کولاکسائیس^{۴۷} نام داشتند. در زمان سلطنت آن‌ها گردونه‌ای با یوغ و تبر و جامی از زر از آسمان بر سرزمین سکاها فرود آمد. برادر بزرگ‌تر که قبل از دیگران این اشیاء زرین را دیده بود به قصد تملک آن‌ها پیش رفت. اما همین که او پیش رفت، آن زر سوزان شد. پس او کنار رفت و برادر کوچک‌تر از او پیش رفت و آن زر بار دیگر چنان شد که شرح دادیم. بدین ترتیب، آن زر سرخ شد و این دو نفر را از خود راند. اما وقتی برای سومین بار جوان‌ترین آنان نزدیک شد، زر در برابر او خاموش شد و او آن اشیاء را به خانه خود برد. به همین جهت برادران بزرگ‌تر با توافق یکدیگر «سلطنت سراسر سرزمین سکاها را به طور مستقل به برادر کوچک‌تر» خود واگذار کردند.

آن طور که نقل می‌کنند، دسته‌ای از سکاها که اوخات نام دارند از نسل لیپوکسائیس و دسته‌ای دیگر که کاتیار و تراسپی نام دارند از نسل آپوکسائیس هستند و از نسل برادر کوچک‌تر که پادشاه بود، دسته‌ای دیگر

از سکاها به وجود آمدند که پارالات نام دارند. نام مشترك همه آن‌ها سکولوت است.^{۴۸} یونانی‌ها اولین کسانی هستند که این قوم را به نام پادشاه آن‌ها سیت نام نهاده‌اند. از قراری که نقل می‌کنند چون این سرزمین وسیع بوده، کولاکسائیس برای پسران خود آن را به سه مملکت تقسیم کرده و برای یکی از آن‌ها که طلا در آن محافظت می‌شده است وسعت بیشتری قائل شده است (همان: ۷۸).

از مجموع آنچه هرودوت درباره سکاها گفته می‌توان گفت که:

- ۱) سرزمین سکاها در ابتدا بایر و غیرمسکون بوده است (مطلبی که درباره ختن نیز آمده است).
- ۲) اولین شاه سکاها از وصلت خدای آسمان و الهه زمین/رودها به دنیا می‌آید (این روایت شباهت بسیاری با روایت زاده شدن نخستین شاه ختن دارد).^{۴۹}
- ۳) الهه زمین سکایی با آب نیز ارتباط دارد (آن را می‌توان با سرزمین اولیه ختن که پوشیده از آب بوده و میان دو رود واقع بوده مقایسه کرد). الهه ختنی آشکارا ویژگی باروری را هم نشان می‌دهد.
- ۴) سرزمین سکاها به سه بخش تقسیم می‌شود که سرزمین اصلی همانی است که طلا در آن پیدا شده است. با شواهد و قرآنی که در روایات مربوط به بنیان ختن آمده، می‌توان حدس زد که این بخش اصلی همان بخش میانی است.

۱-۳: افسانه‌های نارتی:

واژه نارت/نرت به معنی پهلوانان است (نرت نشان جمع). این‌ها اقوام سکایی هستند که به اسامی گوناگونی خوانده شده‌اند از جمله آس‌ها، اوستی‌ها، آلان‌ها و آلان‌ها جزو آخرین موج مهاجران سکایی بودند که پس از مهاجرت در حدود میلاد مسیح در روسیه، اوکراین و قفقاز فعلی ساکن شدند و اساطیر و داستان‌هایی از آن‌ها ثبت شده است. هرچند این اساطیر و داستان‌ها توسط همسایگان ایشان نقل شده است، باز هم حاوی نکات بسیار مهمی است. در یکی از افسانه‌های نقل شده ایشان آمده که سرزمین نارت‌ها خشک بوده و دو پهلوان نخستین آن‌ها (معنی نام‌های این دو کمان‌دار و شمشیرزن است)، فرزندان شخصیتی اساطیری در بین نارت‌ها هستند به نام «پدر بزرگ». آن‌ها با دختر الهه آب‌ها ازدواج می‌کنند که نام این دختر به معنی «دارای فرزندان بسیار» است. از ازدواج این دو سه پسر به نام‌های ورزمس، یمیس و پیشی مروکو (شاهزاده مرگ) به دنیا آمدند. ورزمس یکی از بزرگترین پهلوانان نارتی است و او را فرمانده و رهبر نسل جدیدی از پهلوانان نارتی می‌دانند. او را فرزند خشکی و آب می‌دانند. داستان نارتی شباهت‌هایی با اساطیر یونان دارد (دوقلوهای که پسران زئوس هستند: فرهنگ اساطیر کلاسیک ۳۵۴).^{۵۰} اما آنچه برای داستان ما مهم است دو نکته است: ۱- سرزمین خشک و بی‌آب نارت‌ها در آغاز. ۲- حضور الهه آب در داستان که نماینده

باروری است. هر دو مورد شباهت‌هایی با دو داستان ختنی و سکایی دارد. در هر سه داستان به خشکی سرزمین اشاره شده و نکته دیگر نقش محوری یک الهه آب و باروری در داستان است (Narts, 2002: 15-17). این شباهت‌ها نشان می‌دهد که برخی از روایات و اساطیر سکایی در داستان بنیان ختن حفظ شده بوده است. هرچند تأثیر روایات بودایی در این افسانه‌های ختنی مشهود است.

۲- نام خدایان در افسانه ختنی:

نکته دیگری که باید به آن پرداخت نام خدایانی است که در متون ختنی آمده است. این نام‌ها می‌توانند اشاراتی درباره اعتقادات کهن ختنی‌ها داشته باشند. در سالنامه‌های خاندان چینی تانگ از نوعی «آیین خدای آسمانی» در ختن یاد شده است (Skjaervø, 2012: 111). شروو می‌گوید این مطلب بدون شک به «دین مزدایی ایرانی باستان» باقی مانده در ختن اشاره دارد و در اثبات این موضوع یادآور می‌شود که زبان ختنی تعداد اندک اما بسیار مهمی از واژه‌ها و نام‌های ایزدی‌اش را از این دین کهن ایرانی گرفته است. مهم‌ترین این واژه‌ها، واژه «خورشید» یعنی urmaysde (اورمزد: در حالت نهادی مفرد) است که بازمانده مستقیم Ahuramazdā (اهوره‌مزدا) خدای برتر دین ایرانی باستان است. در میان نام‌های دیگر می‌توان به Śśandrāmātā (سندرامتا) ختنی که در متون بودایی برابر Śrī (=شری) است، اشاره کرد. این نام ختنی همان سپندارمذ (Spantā ārmaitī) اوستایی و یکی از امشاسپندان است. جدای از این شواهد واژگانی اندک متعلق به دوره پیشابودایی، شاهد متنی دیگری در متون ختنی وجود ندارد و متون بازمانده دینی همه به آیین بودایی تعلق دارند (ibid).

شروو می‌گوید که این نام‌ها از دین ایرانی باستان وارد ختنی شده‌اند یعنی آیینی که پیش از زردشت و آیین او مورد پرستش اقوام ایرانی بوده است. پیش‌تر از او، هارولد بیلی (1966: 136-144) گفته بود که روایات ایرانی از سه منشأ آمده‌اند: ۱- هندوایرانی. ۲- تحولات زردشت. ۳- تحولات بعدتر. بیلی می‌گوید وجود نام اورمزد و اسپندارمذ در روایات ختنی می‌تواند از دوره نخست روایات، یعنی هندوایرانی (یا همان آیین ایرانی باستان) به ختنی-سکایی رسیده باشد، زیرا می‌دانیم که این اسامی در دوره هندوایرانی هم وجود داشته‌اند و ابداع زردشت نبودند. پس بنا بر آنچه گفته شد، بررسی دقیق این سه نام ویشروونه، اورمزد و سندرامتا/شری/سپندارمذ اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.

ویشروونه: باید توجه داشت که داستان‌های اصلی و کهن بنیان ختن به اشوکه ارتباطی نداشته‌اند و در واقع این داستان‌ها به «ویشروونه» که پدر اصلی پسر داستان است، برمی‌گردند. خدای ویشروونه به شکل وسیعی در مناطق ایرانی‌نشین آسیای میانه همچون سغد و به‌ویژه در ختن پرستیده می‌شده است. نام سغدی

این خدا ورشمن (Vrēšman) است و نام او در بین دیگر خدایان، در متن روایتی از تولد بودا (Vessantara-jātaka) به همراه دو خدای ایرانی دیگر یعنی Azrwa (زروان=برهمن) و Wēšparkar (Av: Vaiiuš) آمده است. این نام به صورت Vrīṣman در متون ختنی نیز آمده است (Grenet, 1996: 277-285; Skjaervø, 1998: 653; Grenet, 1996: 280). علاوه بر این، گرنه (Grenet, 1996: 280) صورت‌های چینی و ژاپنی نام این خدا را آورده که نشان‌دهنده محبوبیت این خدا در شرق دور نیز هست. از سوی دیگر سالنامه‌های چینی از «آیین پرستش خدایی آسمانی» در ختن خبر داده بودند. شروو (Skjaervø, 2004: lxxviii) می‌گوید محبوبیت این خدا (ویشرونه) باعث شده که او «جای خدای آسمان ایرانی باستان یعنی اهوره مزدا» را در ختنی بگیرد.

می‌دانیم که ختنی‌ها، سکا بوده‌اند و همه این اقوام به آیین مزدیسنی نگرویده بودند و احتمالاً برخی از آن‌ها به دین قدیم خود بودند؛ در نتیجه این احتمال وجود دارد که ویشرونه جای خدای آسمان سکایی را (احتمالاً همان خدایی که هرودوت آن را زنوس یا پاپیوس می‌خواند) گرفته باشد و واژه «اورمزد» در معنی خورشید/خدای خورشید در بین این اقوام باقی مانده باشند زیرا خورشید در فرهنگ سکاهای جایگاه بسیار والایی داشته است (نک. بعد).

سندرامتا: این واژه در ختنی به صورت Śśandrāmātā که معادل Śrī در متون بودایی است، آمده و همان‌طور که پیش‌تر گفته شده همان Spōntā ārmaitī اوستایی است. این الهه، الهه زمین و باروری است و ارتباط نزدیکی با ویشرونه دارد. جفت ویشرونه-شری^{۵۱} در چندین تندیس یافت شده از ختن به تصویر کشیده شده‌اند. در این تصاویر شری همچون بانویی از زمین پدیدار می‌شود در حالی که پستان‌هایش نمایان است. این تصویر به خوبی اشتقاق عامیانه واژه ختن در سنسکریت یعنی کوستنه، پستان زمین، را توجیه می‌کند. در متن سوتره روشنایی عالی زرین^{۵۲} گفته شده که شری در شهر آتوگنتا^{۵۳} ساکن است جایی که ویشرونه نیز ساکن است. در مدیحه شاه شری‌ویشه دهرمه^{۵۴} شجره‌نامه او اینگونه توصیف شده است (سطرهای ۸-۱۰):

«دارای بهترین و ناب‌ترین دودمان، پادشاهی، زاده شده از خاندان شاه مهاسن‌مته^{۵۵}، ویشرمنه، سرور اشوکه، شاه چین^{۵۶}، الهه آسمانی شیردهنده زمین....»

در سطرهای دیگری (۴۰-۴۴) از این مدیحه، شاهزاده جوان اینگونه توصیف شده: «زاده شده از خاندان ناب چکرورتین^{۵۷}، زاده شده از تبار ویشرمنه، شاه یکشه‌ها^{۵۸}....»

در سطر دیگری آمده: ای همه خدایان محافظ سرزمین ختن، باشد که آن محافظان، ما را در پناه خویش گیرند؛ الهه آسمانی پادشاهی، ویشرمنه حافظ جهان، ناظران، باشد که با حمایت دستانشان ما را به سرعت

به سرزمین طلایی^{۹۰} (=ختن) بفرستند (Skjaervø, 2004: lxxviii- lxxix). با وجود تندیس‌های یافته شده از ختن می‌توان نتیجه گرفت که نام اصلی ختن یعنی «پستان زمین» قطعاً به این الهه برمی‌گردد و افسانه‌های موجود، همگی داستان‌هایی در توجیه این نام هستند. نام کهن ختن علاوه بر صورت Yü t'ien در سالنامه‌های خاندان تانگ، در نوشته‌های ژوان جان به صورت Chü-sa-tan-na آمده که بازگوکنندۀ صورت سنسکریت واژه Kustana «پستان زمین» است (Stein, 1907: 153). نام سنسکریت ختن از جز ku- به معنی «زمین» تشکیل شده که اسمی ساختگی است و در متون اصلی و کهن سنسکریت وجود ندارد. این لغت «شبه عالمانه» صورت سنسکریتی شدۀ نامی محلی است که خیلی قبل‌تر از زمان ژوان جان وجود داشته است. این واژه در اسناد کهروشتی متعلق به قرن ۳ میلادی در منطقه «نیا» آمده است. این اسناد پراکرتی به صورت عجیبی با اصطلاحات سنسکریت ادغام شدند و صورت kustana یا kustanka را در کنار khotamna به کار برده‌اند. صورت khotana یا khodana احتمالاً به قرن اول میلادی برمی‌گردد. بنابراین Ch'ü-tan که ژوان جان می‌گوید بسیار شبیه khotan است؛ kho ابتدایی در چینی به ch'ü تبدیل شده است (Stein, 1907: 154). بنابراین نام کهن ختن (khotana) احتمالاً تحت تأثیر روایات و ویژگی‌های این الهه (شری/شندرامتا) قرار گرفته و معنی پستان زمین (kustana) یافته است. اهمیت این الهه و تأثیر آن در روایات بنیان ختن مشهود است.

اسپندارمذ که معادل شری بودایی است، در آیین زردشتی علاوه بر اینکه ایزد موکل زمین است، با آب و باروری نیز مرتبط است. ارتباط اسپندارمذ با آب در داستان آرش مشهود است. در بندهشن آمده که اورمزد زمین را از آب ساخته است (بهار، ۱۳۸۵: ۳۹). در جای دیگر گفته شده که «آبان» یار و همراه آرمیتی است (همان: ۴۹).^{۹۱} بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که به‌کارگیری نام اسپندارمذ به عنوان معادلی برای الهه سکایی، اپی (زمین/آب)، بسیار به‌جا بوده است.

urmaysde: واژه اورمزد در ختنی معنی «خورشید» دارد. مثال‌هایی که بیلی در فرهنگ ختن-سکا (1976: 40) آورده همه معنی خورشید دارند مانند «همچون خورشید طلوع کننده، خورشید دانش، در هنگام طلوع خورشید و ...». به نظر می‌رسد که ختنی تنها زبان ایرانی است که نام اورمزد را در معنی «خورشید» به کار برده. از سوی دیگر شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد «خدای خورشید» در بین سکاهای از اهمیت بالایی برخوردار بوده. در داستانی که هرودوت (ج ۱: ۲۸۵) درباره نبرد کوروش و ماساژت‌ها آورده، از قول تومیریس ملکه ماساژت‌ها -که فرزندش اسیر کوروش است- می‌گوید: «فرزند مرا به من باز ده و با وجود خسارتی که به یک سوم سپاه ماساژت وارد کرده‌ای این سرزمین را بدون مجازات ترک کن. اگر چنین نکنی من به خورشید، خداوند ماساژت‌ها سوگند یاد می‌کنم که هر اندازه خون‌خوار باشی، تو را از خون

سیراب خواهم کرد». هرودوت (ج ۱: ۲۸۸) در مورد دین ماساژت‌ها می‌گوید که آن‌ها فقط خورشید را می‌پرستند و به خاطر آن اسب قربانی می‌کنند زیرا می‌خواهند سریع‌ترین موجود از موجودات فناپذیر را به سریع‌ترین خداوند از بین خداوندان تقدیم کنند. این نکته از آن جهت مهم است که شاید بتوان ردپای آن را در متون بعدی نیز یافت. پیش از این، دربارهٔ ارتباط آنچه هرودوت دربارهٔ سکاها گفته و مطالبی که در شاهنامه آمده به‌ویژه داستان‌های مرتبط با سکاها، شباهت‌هایی دیده شده است؛ به عنوان مثال داستانی که هرودت دربارهٔ سپردن شاهزادگان مادی به سکاها برای تعلیم و تربیت گفته که یادآور سپردن سیاوش به رستم است؛ داستان سه فرزند تارگیتائوس و سه فرزند فریدون، شباهت‌هایی که بین پهلوان سکایی که هرودت او را هراکلس می‌خواند با داستان رستم و ته‌مین در شاهنامه و ... با این فرض، شاید بتوان از سویی ارتباط نام اورمزد با «خورشید» و از سویی دیگر اهمیت جایگاه خورشید در بین سکاها را در شاهنامه نیز پی گرفت. در مورد نخست می‌توان به این بیت اشاره کرد:

بباشم بر این رزمگه پنج روز ششم روز «هرمزد گیتی فروز»
برآید برلنیم از لیدر سپاه که او کین‌فزای است و ما کینه‌خواه

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۴/۲۵۵)^{۶۱}

در شاهنامه عموماً «گیتی‌فروز (روشن‌کننده جهان)» لقب مهر است اما اینجا برای هرمزد استفاده شده است. نکتهٔ جالب اینکه این بیت در داستان نبرد کیخسرو و افراسیاب آمده است. کیخسرو پسر سیاوش شاهزادهٔ ایرانی است که بنا به دلایلی مجبور به ترک ایران می‌شود و به افراسیاب پناه می‌برد. سیاوش به همراه پیران و یسه، وزیر افراسیاب، به ختن یعنی سرزمین پیران می‌رود و در حوالی آنجا سیاوش‌گرد را می‌سازد. جالب است که این لقب برای هرمزد در داستانی آمده که به نوعی به ختن مربوط است. به هر روی شاهنامه در کنار متون ختنی جزء معدود متن‌های ایرانی است که نام هرمزد/اورمزد را در معنی خورشید به کار برده است.

مورد دوم بیتی از شاهنامه است که ظاهراً به نوعی ارتباط بین خاندان رستم با خورشید اشاره دارد. در داستان نبرد رستم و اسفندیار، رستم پس اینکه زخم‌های کاری از اسفندیار می‌بیند، نزد زال می‌رود و زال هم از سیمرغ کمک می‌جوید. سیمرغ راز چگونگی کشته شدن اسفندیار را برای رستم فاش می‌کند.^{۶۲} روز بعد اسفندیار آمادهٔ نبرد می‌شود و به سوی لشکرگاه می‌رود و رستم را به نبرد فرامی‌خواند و هنگامی که رستم را سالم و تندرست می‌بیند، در گفت‌وگویی با پشتن این بیت را بر زبان می‌راند:

شنیدم که دستان جادوپرست به هنگام، یازد به خورشید دست

(فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/۴۰۶)^{۶۳}

عبارت «دست یازیدن» در این بیت معنی «دست دراز کردن و درخواست کردن» دارد.^{۶۴} اما چرا آن طور که اسفندیار در این بیت گفته، زال باید در هنگام درماندگی و چاره‌جویی از خورشید طلب کمک کند؟^{۶۵} پیش‌تر شواهدی از اهمیت جایگاه خورشید در بین سکاها آورده شد و نیز به برخی داستان‌های مشابه بین روایات هرودت و داستان‌های شاهنامه نیز اشاره شد؛ بنابراین ممکن است این ابیات بازمانده‌های همان ارتباط با خورشید و اهمیت آن نزد سکاها باشد. به همین دلیل اسفندیار، زال را جادوپرستی می‌نامد که به هنگام (درماندگی) از خورشید طلب کمک می‌کند/به خورشید روی می‌آورد. شاید بتوان گفت که عبارت «طلب کمک کردن از خورشید توسط زال» به اعتقادات اقوام سکایی اشاره داشته باشد؛ شاید همان باوری که منابع پیش از اسلام، آن را اهمیت و تقدس خورشید بین سکاها، می‌دانسته‌اند.

باید در نظر داشت که سوگند خوردن به خورشید در شاهنامه بسیار شایع و رایج است.^{۶۶} اما آنچه در بیت مذکور آمده وجه دیگری را نشان می‌دهد و به نظر می‌رسد که باید به صورت دیگری تفسیر و تحلیل شود.^{۶۷}

پیش‌تر گفته شد که شروو (2012: 111) تنها دو واژه «اورمزد و اسپندارمذ» را متعلق به دین ایرانی باستان می‌داند و گفته بود که واژه دیگری که متعلق به دین ایرانی باستان باشد در ختنی باقی نمانده است. اما واژه مهم دیگری که نشان می‌دهد زبان ختنی برخی واژه‌های مهم و اساسی خود را از ایرانی باستان گرفته، واژه phārā «بخت، اقبال، جایگاه والا و عالی، میوه، ثمره» است. این واژه همانی است که در فارسی باستان در بخش دوم نام ویندفرنه (-farnah-) دیده می‌شود؛ این واژه در فارسی میانه به صورت farr و در فارسی به صورت فر/فره مانده است. شکل واژه ختنی نشان می‌دهد که از ایرانی باستان -farnah* مشتق شده نه از اوستایی -Av. xvarənah.^{۶۸}

نتیجه‌گیری

با وجود اینکه افسانه‌های بنیان ختن با تغییرات بسیاری به دست ما رسیده‌اند، باز هم می‌توان عناصر کهنی را در آن بازشناخت. این افسانه‌ها به شدت رنگ بودایی به خود گرفته‌اند؛ احتمالاً ختنی‌های بودایی شده نه تنها از اینکه قدمت سرزمینشان به شاه اشوکه، بودا و دیگر نام‌های بزرگ آیین بودایی برسد، خرسند بودند بلکه از آن حمایت هم می‌کردند، اما با تمام این تأثیرات، داستان زایش اولین شاه ختن و برخی واژه‌ها و اسامی خاص باقی‌مانده در زبان ختنی، نشان از سنت پیش‌بودایی آن دارد. پیشنهاد این مقاله برای تحلیل افسانه بنیان ختن و داستان زایش نخستین شاه آن با شواهدی که ارائه شد بدین شکل است: افسانه بنیان ختن و زایش آن بر پایه همان سنت سکایی است که هرودت نیز آن را نقل کرده است. اولین شاه سکاها/ختنی‌ها

از خدای آسمان و الهه زمین/آب زاده می شود. نکته دیگر اینکه با وجود تأثیر عمیق آیین بودایی بر زبان و فرهنگ ختنی باز هم برخی واژه‌ها و اسامی خاص در این زبان باقی مانده که از طریق همین واژه‌ها می توان به عقاید ختن-سکاها پیش از آنکه به آیین بودایی درآیند، پی برد. بنابراین می توان فرض کرد که ختنی ها پیش از آنکه به آیین بودایی بگروند به دین کهن خود بوده اند، دینی احتمالاً شبیه همان آیینی که هرودت نیز هنگام سخن گفتن از سکاها، از آن سخن گفته است، یعنی دینی با تمرکز بر پرستش عناصر طبیعت. علاوه بر این سعی شد تا تفسیر و نگاهی نو درباره دو بیت شاهنامه ارائه شود و شباهت آن دو بیت نیز با سنت های سکایی برشمرده شد.

یادداشت‌ها

1. Taklamkan
2. Karakash
3. Yurungkash
4. Kunlun
5. Tarim Basin
6. Rāma
7. Lakṣmaṇa
8. Maitreya
9. Zambasta

۱۰. برای اطلاعات بیشتر در این زمینه رک: «تمثیل پیل و خانه تاریک و خرد همه آگاه در شعری به زبان ختنی»، نیز «این جهان کوه است و فعل ما ندا/سوی ما آید نداها را صدا» هر دو از مهشید میرفخرایی. نیز مقاله «صنعت پرسش و پاسخ در متن ختنی-بودایی سوتره سنگهاته و متون ایرانی دیگر» از مهشید میرفخرایی و مجید پوراحمد.

11. Skjaervo. 1987a.: 782-83; Skjaervo. 1987b.: 783-85.

۱۲. این نام را می توان به صورت اشتاین نیز به فارسی نوشت.

13. The Legend of the Foundation of Khotan, 1990.

۱۴. فا-هسین (Fa-hsien) اولین زائر چینی است که به ختن سفر کرده و خاطرات او به دست ما رسیده است. او در سال ۴۰۰ به ختن می رسد و از آیین بودایی مَهایانه آنجا و از حمل تصاویر مقدسی که در (آغاز فصل) بهار انجام می شود، می گوید: «شاه در حالی که تاج بر سر ندارد، بدون کفش به استقبال ارابه های حامل تصاویر می رود و با گل و عطر آن ها را خوشامد می گوید؛ ملکه و زن های دیگر، در دروازه شهر گل نثار ارابه ها می کنند. این جشن مذهبی ۱۴ روز طول می کشیده است». این جشن یادآور جشن پیشین هندی rathotsavas است. سونگ-یون (Sung Yun)

که در ۵۱۹ به ختن می‌رسد، اطلاعاتی دربارۀ مردم ختن و رسم و رسوم آن‌ها ارائه می‌کند: «شاه ختن سرپوشی با لبه‌های طلایی شبیه تاج خروس به سر دارد». او به آلات متنوع موسیقایی در ختن اشاره می‌کند و دربارۀ زنان ختنی می‌گوید که: «زنان ختنی جلیقه و شلوار می‌پوشند و همچون مردان سوار اسب می‌شوند. مرده‌ها سوزانده و استخوان‌ها جمع می‌شوند و در استوپه دفن می‌شوند. عزاداران موهای خود را کوتاه می‌کنند و صورت‌های خود را زخمی می‌کنند اما وقتی موهایشان هشت سانتیمتر بلند می‌شود دیگر اجازه‌زاری ندارند. جسد شاه سوزانده نمی‌شود و در بیابان دفن می‌شود، زیارتگاهی برای او درست می‌شود و در زمان‌های معین برای او قربانی‌هایی انجام می‌شود». در ختن قصاص انجام می‌گرفته است. موهای شاه نباید دیده شود زیرا عقیده دارند که باعث بدسالی می‌شود (Stein, 1907: 169-172). سونگ-نو دربارۀ چگونگی انجام قربانی برای شاه درگذشته چیزی نگفته اما این مراسم یادآور مراسم سکاها برای شاهان و بزرگان سکایی است.

15. Li yul luñ-bstan-pa

16. Li yul chos-kyi lo-rgyus

17. Aśoka

18. Kuṇāla

19. chronicle

20. Vaiśravaṇa

21. Takṣaśīlā

۲۲. داستان کوناله و تیش‌یرکشی تا (Tiṣyarakṣitā) نامادری‌اش، شباهت‌هایی با داستان سیاوش و سودابه دارد.

همسر اشوکه به سران شهر نکسیلا دستور می‌دهد تا کوناله را کور کنند. برای جزئیات داستان رک. مقاله‌ شروو:

Estern Iranian Epic Traditions I: Siyāvaš and Kuṇāla

۲۳. صحرای تَکَلَمَکَان Takla Makan

۲۴. شروو گفته: ممکن است که داستان بریده شدن سر پادشاه غربی توسط پادشاه شرقی در داستان ژوان جان که

حدود ۶۴۰ میلادی جمع‌آوری شده، تحت تأثیر سنت ایرانی و نبرد بین افراسیاب و کیخسرو باشد که در پایان داستان،

افراسیاب فرار می‌کند ولی هوم او را پیدا می‌کند و به کیخسرو تحویل می‌دهد و کیخسرو سر افراسیاب را از تنش جدا

می‌کند. سنت ادبی ایران شرقی ممکن است خود را به صورت تعدیل و تطبیق داده شده نشان دهد (Skjaervø. 1998: 656).

اما به نظر می‌رسد که در این داستان باید سیاوش را شاه غربی دانست که افراسیاب، شاه شرقی، سر از

تنش جدا کرد.

۲۵. می‌دانیم که شهرهای پارتی که سر دسته‌های آنان از اقوام سکایی بوده‌اند نیز به صورت مدور ساخته می‌شده‌اند.

(گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۲۴).

26. Kustana

۲۷. اینکه خود کوناله به ختن تبعید شده باشد روایت جالبی است. شروو در مقاله «سیاوش و کوناله» مقایسه‌ای بین

اشوکه و کیکاووس می‌کند. منابع بودایی و برخی از روایات بنیان ختن نیز تصویر بدی از اشوکه ترسیم می‌کنند.

۲۸. داستان انتخابِ رازآلودِ جایگاهِ ساخته شدن پایتخت ختن شباهت‌هایی با بنیان پایتخت Pravarasena (شری‌نگر امروزی) در کشمیر دارد. استاین دربارهٔ این موضوع در memoir on the ancient geography of Kashmir بحث کرده است. داستان (دریاچه) هم همانندی‌هایی با داستان‌های مشابه بنیان «کشمیر و نپال» دارد. در داستان آن دو شهر، برهمن دو همراه دارد: ویشنو و Balabhadra؛ در داستان بودایی: بودا، شاری پوتره و ویشرونه حضور دارند. بودا در کوهی نزدیک ختن اقامت می‌کند و برهمن در کوهی نزدیک کشمیر (Stein, 1907: 159-160). در افسانه ژوان جان آمده که قانون بودایی را اولین بار ویروچنه کشمیری در ختن وعظ کرد (Skjaervø, 2012: 111). این دو مطلب احتمالاً به هم مرتبط هستند و نشان از ارتباط یا حداقل انتقال روایات کشمیر به ختن دارد.

29. Yaśa

۳۰. این‌که شاه چین ایزار شاهی را به شاه ختن بدهد نشان از روابط دیرینه بین ختنی‌ها و چینی‌ها دارد.

۳۱. شباهت‌هایی بین این داستان و داستان گاوی که کاووس (ثرت) می‌کشد وجود دارد.

32. Śrī devī

۳۳. استاین می‌گوید عبارت بالای رود و پایین رود مبهم است و سکونتگاه پیروان گُستنه و یشس مشخص نیست. از آنجا که گُستنه از چین آمده طبیعی است که در بخش شرقی رود ختن یعنی یورونگ کش ساکن بوده باشد در حالی که هندی‌ها احتمالاً در غرب و رود قره‌کش ساکن بوده‌اند؛ بنابراین سه بخشی بودن قلمرو ختن بر مبنای قرار گرفتن میان دو رود تعریف می‌شود و آن را به سه بخش تقسیم می‌کند: یکی شرق رود یورونگ کش، غرب قره‌کش و منطقه میانی. (Stein, 1907: 162).

۳۴. استاین می‌گوید: اینکه داستان بنیان ختن به مهاجران هندی در دوره اشوکه نسبت داده شده باشد طبیعی است زیرا تحت تأثیر آیین بودایی قرار گرفته است. انتقال معجزه‌آمیز پسر اشوکه به چین داستان را دچار مشکل نمی‌کند (شاید اصل داستان به چین مرتبط بوده و بعداً تحت تأثیر بودایی، هندی‌ها هم اضافه شده باشند!). استاین می‌گوید: عناصر بودایی در روایت ژوان جان غایب هستند. روایت ژوان جان تأیید می‌کند که روایت بنیان ختن پیش بودایی است و ویژگی‌های اصلی آن دارای پس‌زمینه‌های تاریخی است. ژوان جان می‌گوید ویروچنه کشمیری اولین بار قانون را در ختن خواند و مردم ختن توسط او به آیین بودایی گرویدند اما شاه آن دوره مشخص نیست (این داستان به داستان بنیان کشمیر مرتبط است). مهاجرت هندی‌ها به قره‌کروم و هندوکش با تاریخ هند غریبه است؛ اما حکومت کوناله بر تکسیلا شواهد تاریخی دارد؛ بنابراین بخشی از داستان که به مهاجرت اجباری گروهی هندی به ختن اشاره دارد احتمالاً اصیل است. البته ارتباط داستان تکسیلا و مردمی که به ختن تبعید شدند شاید منعکس‌کننده سنت ختن باشد. قطعاً ارتباطاتی بین ختن و تکسیلا، کشمیر و گندهاره وجود داشته و این مسیرها می‌توانند شکل انتقال افسانه‌ها را نشان دهند (Stein, 1907: 164-165).

۳۵. ژوان جان هم می‌گوید خط ختنی‌ها شبیه هندی‌هاست اما کمی تغییر داده شده است ولی تفاوت آن کم است. زبانی که صحبت می‌کنند با دیگر مناطق فرق دارد (Stein, 1907: 175).

۳۶. نام دو شاه نخست آشکارا غیر بودایی است.

۳۷. بخش نخست نام یعنی Vijaya در سنسکریت به صورت Vijya و در چینی به صورت Wei-ch'ih ضبط شده است. درباره این نام و شباهت احتمالی اش با لقب پیران در شاهنامه یعنی ویسه رک. به مقدمه رساله دکتری نویسنده با نام «تجزیه و تحلیل واژگانی و دستوری و ترجمه فارسی متن ختنی و سغدی سوتره سنگهاته (=یک جفت پرسش)»، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۹۸.

۳۸. شبیه داستان زردشت و گشتاسپ است اما ممکن است در آیین بودایی هم نظیر داشته باشد.

۳۹. شروو می‌گوید هنگامی که دو گروه هندی و چینی در ختن به هم می‌رسند در صلح و صفا با هم زندگی می‌کنند و به طور اشتراکی از آب‌ها استفاده می‌کنند. (Skjaervo, 1987a: 779-785)

۴۰. ویشرونه محافظ بخش شمالی جهان است (Gernet, 1995/6: 283). جالب آن‌که ختن-سکاها نیز از مناطق شمالی به منطقه ختن وارد شدند. این مطلب با حضور سکاها در مناطق جنوبی تر در هزاره اول پیش از میلاد و در میان‌رودان نیز منطبق است. بنابراین تأکید بر منطقه شمالی بی‌دلیل نیست.

41. Bi-sa-ra-ma-ni

۴۲. سالنامه‌های چینی می‌گویند اولین سفارت از Yu-t'ien در زمان این امپراتور بوده است. در این متون آمده که شاهان ختن فرمان و نشان اعطای مقام را از شاه میانی دریافت می‌کنند و این رسم بدون مزاحمت و مداخله از آغاز امپراتوری رواج داشته است. نام پایتخت ختن در این اسناد «شهر غربی» ذکر شده است. ختنی‌ها در آن دوره احتمالاً ضعیف بوده‌اند و به سه منطقه کوچک تقسیم شده بودند که سه پادشاهی (نام‌های چینی آن‌ها در همین صفحه آمده است) جدا بوده‌اند. سالنامه‌های پایانی «خاندان هان» نشان می‌دهند که تنها پس از نیمه قرن اول میلادی است که «یوتین/ختن» برای چین به یک قدرت مهم سیاسی تبدیل می‌شود. در سال ۷۳ میلادی Kuang-te شاه ختن تسلیم ژنرال چینی Pan Ch'ao می‌شود و پادگانی چینی در منطقه مستقر می‌شود (Stien, 1907: 166-168). ظاهراً ساختار حاکمیتی سکاها مبتنی بر ساختار ملوک الطوائفی بوده یعنی همان شکلی که در دوره اشکانی نیز دیده می‌شود. این ساختار در روایات مربوط به ختن هم دیده می‌شود، بدین صورت که شاهان کوچک نشان اعطای مقام را از شاه بزرگ دریافت می‌کرده‌اند. علاوه بر این‌ها، اطلاعاتی درباره سکاها می‌دهد همین ساختار آنجا نیز وجود داشته است، یعنی یک شاهان شاه (Sāhānu Sāhi)، از نظر ساخت مقایسه شود با gyastānu gyastā در متون ختنی) وجود داشته و چندین شاه کوچک محلی (Sāhi) که از شاهان شاه سکایی تبعیت می‌کرده‌اند و در عین حال استقلال نیز داشته‌اند (Lamotte, 1988: 454-455).

۴۳. این اتفاق به دوره T'ien-pao (۷۴۲ تا ۷۵۵) شاه چین برمی‌گردد؛ حاکم ختن از او درخواست می‌کند تا با یکی از شهبانویهای سلطنتی ازدواج کند (Stien, 1907: 176).

44. Tārgिताus

45. Lipoxais

46. Arpoxais

47. Kolaxais

۴۸. این چهار چیز فروافتاده از آسمان با چهار اسم اقوام سکایی مطابقت دارد: اوخات‌ها (کشاورزان)، کاتیارها (جنگجویان گردونه سوار)، تراسپی‌ها (جنگجویانی که بر اسب می‌جنگند) و پرلات‌ها (خاندان شاهی). برای اطلاعات بیشتر و نیز شباهت تهمورث و اریوکسائیس (رک: کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۱۷۴-۱۶۸).

۴۹. در «چیدگ اندرز پوریوتکیشان» آمده پیوند و تخمه انسان از گیومرث است؛ مادر انسان اسپندارمذ و پدرش اورمزد و ویژگی انسانی او از مهر و مهریانه که تخم گیومرث بودند، است (عریان، ۱۳۷۱: ۲۵۲ بند ۲). در اردیشت (بند ۱۶) آمده که مادر ارد/اشی، اسپندارمذ و پدرش اورمزد است. احتمالاً اشی از ازدواج این دو به وجود آمده است. این شواهد نیز نشان می‌دهد که ازدواج خدای آسمان و الهه زمین بین اقوام ایرانی داستانی رایج بوده است.

۵۰. ورزش معادل فریدون است. داستان او شباهت‌های فراوانی با داستان فریدون دارد و درواقع این دو داستان را می‌توان دو داستان از یک روایت اصلی دانست. درباره ورزش در مقاله «فرزند سوم» بحث کرده‌ام. مقاله اخیر در دست چاپ است.

51. Vaiśravaṇa-Śrī

52. suvarṇabhāṣottamasūtra

53. Aṭavakantā

54. Śrī Viśa Dharma

55. Mahāsaṃmata

56. Cayam

57. Cakravarṭtīn

58. yakṣa

۵۹. این عنوان برای ختن یادآور سرزمین اصلی سکاهاست که زرد در آن قرار داشته است.

۶۰. علاوه بر این بیرونی می‌گوید: روز چهارم ماه سپندارمذ «خیز» نام دارد..... در روز دهم جشنی برپا می‌شود که «وخشانگان» نامیده می‌شود و خوش نام فرشته ناظر آب‌هاست، به ویژه رود سیحون (بیرونی، ۱۳۸۰: ۸-۳۶۷).

۶۱. از استاد گرامی جناب آقای دکتر طبسی که این بیت را به بنده یادآوری کردند تشکر می‌کنم.

۶۲. نکته مهم این است که در داستان «زال از سیمرغ طلب کمک می‌کند» اما اسفندیار از «یاری گرفتن او از خورشید» سخن می‌گوید. باید در نظر داشت که در متون پهلوی سیمرغ با خورشید ارتباطاتی دارد (رک: مدخل سیمرغ در دانشنامه ایرانیکا).

۶۳. از دوست گرامی خانم دکتر ورهرام که این بیت را به بنده یادآوری کردند بسیار سپاسگزارم.

۶۴. «یازید» ماده ماضی جعلی از ماده مضارع «یاز-» است. دو ریشه برای این ماده پیشنهاد شده است. حسن دوست (۱۳۹۳: ۲۹۳۷) معنی را «دراز کردن، دست دراز کردن» آورده و احتمال داده که این فعل با ریشه yāc-

«دست دراز کردن و استدعا کردن» مربوط باشد. از طرفی چیونگ (2007: 215) این فعل را از yat- «دست یافتن و رسیدن» مرتبط دانسته و نمونه‌هایی از کاربرد این فعل را دیگر زبان‌های ایرانی آورده از جمله اوستایی yat- «پالودن

و ترکیه کردن»؛ فارسی میانه و پارتی: «روی آوردن، رسیدن به (هدف)، به دست آوردن»؛ ختنی: «پالودن، پاک کردن»؛ سغدی: «بخت و اقبال» و ... بنابراین می‌توان برای فعلی که در بیت بالا آمده معنی «استدعا کردن و روی آوردن» در نظر گرفت.

۶۵. بنده پیش‌تر در مطلبی («نقدی بر مقاله «رستم سرباز مهر»»؛ چاپ شده در نشریه گنج کهن سال اول پاییز و زمستان ۱۴۰۱)، ارتباط رستم را با مهرپرستی به صورت مختصر رد کرده‌ام و گفته‌ام که هیچ شاهد متنی از وجود آیینی به نام «مهرپرستی» در متون ایرانی وجود ندارد؛ بنابراین تفسیر حاضر بر مبنای همان رد ارتباط رستم و آیینی خیالی به نام مهرپرستی است.

۶۶. به عنوان مثال: به جان و سر شاه سوگند خورد/ به خورشید و شمشیر و دشت نبرد (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/۳۸۵) به خورشید و ماه و به اُستا و زند/ که دل را نتابی ز راه گزند (فردوسی، ۱۳۹۳: ۵/۴۰۸)

۶۷. علاوه بر شواهدی که درباره اهمیت جایگاه خورشید در اعتقادات سکاها آورده شد، در متون هندوایرانی نیز خورشید رابطه مستقیمی با خدای برتر دارد به عنوان مثال در متون ایرانی، خورشید چشم اورمزد خوانده شده و ارتباطاتی بین خدای برتر زردشتی و خورشید نیز وجود دارد.

۶۸. برای اشتقاق واژه ختنی phārra رک. فرهنگ ختن-سکای بیلی (۱۹۷۹: ۲۶۱)؛ نیز برای واژه فر، معنا و اشتقاق آن رک. به مقاله الکساندر لو بوتسکی (1998: 479-488).

کتاب‌نامه

- امریک، رونالد. (۱۳۸۶). «ختنی و تمشقی». راهنمای زبان‌های ایرانی زیر نظر حسن رضایی باغ بیدی. جلد ۱، تهران: ققنوس. ۳۱۹-۳۵۷.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۰). آثارالباقیه عن قرون الخالیه. تصحیح پرویز ادکایی. تهران: ۱۳۸۰.
- تاریخ هرودوت. (۱۳۸۴). ترجمۀ هادی ولایتی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- تفضلی، احمد. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. تهران: سخن.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). فرهنگ ریشه شناختی زبان فارسی. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: آثار.
- عریان، سعید. (۱۳۷۱). متون پهلوی. تهران: فروهر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۳). نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- گیرشمن، رومن. (۱۳۷۲). ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۸۴). «تمثیل پیل و خرد همه آگاه در شعری به زبان ختنی». نامه پارسی. سال ۱۰. شماره ۱. ۱۲-۳.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۸۶). «این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا». فرهنگ. شماره ۶۳ و ۶۴. ۶۹۷-۶۹۱.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۳). «ادبیات ختنی». تاریخ جامع ایران، جلد ۵. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ۵۷۶-۵۳۳.
- یشت‌ها (۱۳۷۷). ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.

- Baily, W. H. (1967). *Saka śśandrāmata*. Festschrift für Wilhelm Eilers. Wiesbaden.
- Baily, W. H. (1979). *Dictionary of Khotan Saka*. Cambridge University Press.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden. Boston.
- Colarusso, J. (2002). *Nart Sagas from the Caucasus*. Princeton.
- Emmerick, R. E. (1967). *Tibetan Texts Concerning Khotan*. London: Oxford University Press.
- Grenet, F. (1995/96). Vaiśravaṇa in Soghdian. *Silk Road Art and Archaeology* 4.277-297.
- Lamotte, E. (1988). *History of Indian Buddhism from the Origin to the Śaka Era*. Peeters Press. Louvain-Paris.
- Lubotsky, A. (1998). Avestan xvarənah-: the etymology and concept. Innsbruck.
- Skjaervo, P. O. (1987a). The Legend of Aśoka in Khotanese. *Encyclopedia Iranica* II/7.782-83.
- Skjaervo, P. O. (1987b). "The Legend of Aśoka and the Foundation of Khotan". *Encyclopedia Iranica* II/7-8.783-85.
- Skjaervo, P. O. (1991). Chinese Turkestan. ii. In Pre-Islamic Times: Iranian Religious Terms in Pre-Islamic Central Asia and Inner Asia. *Encyclopedia Iranica* V/5.469-71.
- Skjaervo, P. O. (1998). Eastern Iranian Epic Tradition I: Siyāvaš and Kunāla. Harvard University.

- Skjaervo. P. O. (2004). *The Khotanese Suvarṇabhāṣottamasūtra*. Harvard University.
- Skjaervo. P. O. (2012). "Khotan, An Early Center of Buddhism in Chinese Turkestan, Sino-Platonic Papers". University of Pennsylvania, pp. 105-141.
- Stein, M.A. (1907). *Ancient Khotan*, 2 vols., Oxford: Oxford University Press.
- Thomas, F. W. (1935). *Tibetan Literary Texts and Documents Concerning Chinese Turkestan*. Royal Asiatic Society. London.
- Zhang, Zhan. (2016). "Between China and Tibet: A Documentary History of Khotan in the Late Eighth and Early Ninth Century", Doctoral dissertation, Harvard University. Graduate School of Arts & Sciences.